**مسأله دوم:** آیا متعلَّق طلب کفُّ النفس است یا مجرد ترک[[1]](#footnote-1)؟

**نکته:**

**سوال:** مراد از ترک چیست؟

**جواب:** مراد از ترک **أن لا یفعل** است( صرف انجام ندادن چه میل به انجام آن داشته باشد چه نداشته باشد)

**سوال:** مراد از کفُّ النفس چیست؟

**جواب:** مراد از کفُّ النفس است ( الکفُّ زجزُ النفسِ عن اراده الفعل و المیل الیه) نفس خود را از اراده عمل و میل به آن باز دارد.

کسانی که مدلول نهی را طلب می­دانند راجع به متعلَّق اختلاف کرده اند.

**قول اول:** مشهور ازعلمای اصول متعلَّق نهی را  **ترک** ( عدم ) یعنی أن لا یفعل می­دانند.

**قول دوم:** برخی از اصولی ها متعلَّق نهی را **کفُّ النفس** ( خوداری کردن از انجام عمل) می­دانند.

کفُّ النفس امری وجودی است.

**مشهور برای اثبات مدعای خود دو دلیل ذکر کرده اند.**  
**دلیل اول:** **(تبادر)**[[2]](#footnote-2) آنچه از **لا تشرب الخمر** به ذهن تبادر می­کند ترک شُرب خمر است ( چه میل به آن داشته باشیم چه میل نداشته باشیم) به عبارت دیگر آنچه از این هیأت لا تشرب به ذهن می­آید ترک کردن متعلَّق آن است و حالت وجودی از آن به ذهن نمی­آید.

**دلیل دوم:** کفُّ النفس امری اضافی است به این معنی که چیزی زائد بر اصل معنی نهی است (مراد از اضافی نسبی نیست بلکه مراد زیادی است)

هر چیزی که زائد بر معنی اصلی باشد اثباتش دلیل می­خواهد. و شما دلیلی ندارید بر اینکه متعلَّق طلب در نهی کفُّ النفس باشد.

**دلیل کسانی که متعلَّق نهی را کفُّ النفس.**

**صغری:** ترک و عدم مقدور مکلَّف نیست.

**کبری:** چیزی که مقدور نباشد متعلَّق طلب واقع نمی­شود.

**نتیجه:** عدم و ترک متعلَّق طلب واقع نمی­شود.

**توضیح صغری:** عدم و ترک امری ازلی است. قبل اینکه ما موجود باشیم عدم شرب خمر محقَّق بوده است اکنون و با به دنیا آمدن من آن عدم ازلی از بین رفته است لذا تعلُّق طلب به آن ممکن نیست[[3]](#footnote-3) اما اما کفُّ النفس أمری وجودی و فعل مکلَّف است زیرا با آمدن این نهی مکلَّف تلاش می­کند که نفس خود را از تمایل به سوی شرب خمر باز دارد و از آنجا که کفُّ النفس امری وجودی است و وجود مقدُور ما است متعلَّق نهی واقع می­شود.

**اشکال بر این دلیل:**

اگر عدم ازلی در اختیار ما نیست به لحاظ این است که ما موجوداتی حادث هستیم و حدوث ما در اختیار ما نبودهِ است اما این عدم و ترک که متعلَّق نهی واقع شده است عدم ازلی نیست بلکه عدم مقارن ( عدم بقائی) است و عدم بقائی در اختیار ما می­باشد. آنچه در اختیار من نیست عدم ازلی است و آنچه در اختیار من است عدم نقیض وجود( عدم مقارن) است و بحث ما هم در همین عدم نقیض وجود است.

**نظر استاد در مسأله:**

ما با هر دو مبنا مخالف هستیم.

**توضیح:** عقیده ما این است که **مدلول اوامر بعث** و **مدلول نواهی زجز** است نه طلب تا بعد بحث شود ترک مراد است یا کفُّ النفس.

**سوال:** دلیل این مبنا چیست؟

**جواب:‌** **اولاً** به نظر ما از لا تفعل لا أطلبُ به ذهن تبادر نمی­کند. یعنی ظهور لا تفعل به معنی عدم طلب نیست

**ثانیاً** حرف نفی (لا) به معنی عدم نیست زیرا کلمه ترک و عدم اسم است و اسم هرگز مدلول حرف واقع نمی­شود بنا بر این وجهی ندارد لا تفعل به معنی ترک و عدم باشد.

بله اگر مدلول نهی طلب باشد باید بحث کرد که کفُّ النفس مراد است یا ترک اما طبق مبنای ما این بحث ها لازم نیست مطرح شود.

**إن قلت:** در ادبیات عرب می­گویند (من) به معنی ابتدا است و (الی) به معنی انتها.

شما چگونه می­گویید مدلول حرف نمی­تواند اسم باشد در حالی که مدلول این حروف اسم است.

**قلتُ:** من و الی آینه برای این معانی هستند لذا برای ابتدا و انتها وضع نشده اند بلکه هر گاه (من) بر سر اسمی و (الی) در مقابل آن بر سر اسم دیگری وارد شود علامت است برای مبدأ سیر و منتهای سیر.

مثل سرت من البصره الی الکوفه . من خالی از مجرور و الی خالص و بدونه مجرور به معنی ابتدا و انتها نیست چرا که حرف معنی ندارد.

1. ۱-المشهور بین الاصولیون آن النهی عبات عن الطلب الانشائی المتعلَّق بترک الشیء و عدمه. فهو یتحد مع الامر فی الحقیقه النوعیه أعنی کونه الطلب الأنشائی و یفترق عنه فی المتعلَّق . فإن متعلَّق الطلب فی الامر هو وجود الشیء و متعلَّقه فی النهی هو عدمه.

   فمعنی لا تشرب الخمر و لا تکذب فی القول یعنی أطلب منک عدم شرب اخمر و ترک الکذب.

   و عند بعض المحققین هو عباره عن الزجر الانشائی المتعلَّق بوجود الفعل . فعلی هذا یختلف النهی مع الامر بحسب الحقیقه و الماهیه إذ الامر هو البعث الانشائی نحو وجود الشیء فی مقابل البعث التکوینی . و النهی هو الزجر الانشائی عن الوجود فی مقابل الزجر التکوینی و یتحدان فی المتعلق . و المتعلق فی کلیهما الوجود.

   ثم إن فی بیان حدود ماهیته و تعیین متعلَّقه علی کلا القولین اختلافا من جهات.

   الاول: انه هل هو عبارت عن مطلق الطلب او الزجر فیشمل الکراهه او هو عباره عن الطلب او الزجر الا کیدین فلا یشمل الکراهه

   الثانی : هل یشترط فی حقیقته صدوره عن خصوص العالی او عن خصوص المستعلی او صدوره عن احدهما او لا یشترط شیء منها فیه خلافٌ و اقوال مضت فی باب الاوامر.

   الثالثه: بناء علی کون حقیقته هو الطلب فهل یکون متعلقه مجرد الترک الشیء نحو او هو کف النفس عن الشیء فعلی الاول یکون معنی لا تشرب الخمر اطلب منک عدم تحقق شرب الخمر و علی الثانی یکون معنی اطلب منک کف النفس عن شربها و حینئذ لو کف المکلف نفسه عن شربها و ترکها عن اشتیاق الی الشرب تحقق الامتثال علی کلا القولین و استحق المثوبه و لو ترکها مع عدم المیل الیها لم یتحقق الامتثال و استحقاق المثوبه علی الثانی اذ کف النفس عن الشیء فرع میلها و اشتیاقها الیه و یتحقق علی الاول. اصطلاحات الاصول آیت الله مشکینی صفحه ۲۷۲ [↑](#footnote-ref-1)
2. ۲-التبادر فی الاصطلاح عباره عن انسباق المعنی الی الذهن من اللفظ عند سماعه . فإن کان ذلک من نفس اللفظ بلا معونه قرینهٍ کان ذلک علامه کون اللفظ حقیقه فی ذلک المعنی و موضوعا له بوضع تخصیصیٍ او بوضعٍ تخصُصیٍ لبداهه انه لولا وضعه له لما تبادر ذلک منه و لما انسبق . فاذا سمعت قول المولی : جئنی باسد و استبق الی ذهنک من الکلام وجو الاتیان بالحیوان المفترس قلت إن الهیئه الامر فی الوجوب و کلمه اسد حقیقه فی الحیوان المفترس و هکذا. اصطلاحات الاصول آیت الله مشکینی صفحه ۹۲ [↑](#footnote-ref-2)
3. ۱-مقدم: اگر متعلَّق طلب در نهی ترک باشد

   تالی: لازمه اش این است که طلب به امر غیر مقدور تعلُّق بگیرد.

   و لکن اللازم باطل ( طلب به امر غیر مقدور باطل است)

   فالملزوم مثله ( متعلَّق بودن ترک در نهی بطل است.

   توضیح صغری: اگر متعلَّق طلب ترک باشد لازمه اش رفتن طلب به امر غیر مقدور است. یعنی لازم می­آید مولی از عبد چیزی را طلب کند که مقدور مکلَّف نیست.

   دلیل: ترک عدم ازلی است و عدم ازلی یعنی قبل از خلقت مکلف ترک بوده است ( ترک شرب خمر از سوی این مکلف قبل از وجود آن مکلف از باب سالبه به انتفاء موضوع محقق بوده است. لذا ترک عدم ازلی است عدم ازلی قبل از قدرت مکلف بوده است پس ترک قبل مکلف و قدرت او بوده است) و چیزی که قبل از مکلف بوده است نمی­تواند وجودش مستند به فعل و قدرت مکلف بوده است)

   به عبارت دیگر اگر مطلوب مولی در نهی ترک باشد معنی این است که وقتی مولی به عبد می­گوید: لا تشرب الخمر یعنی من مولی از توی عبد آن ترک شرب خمری که قبل از تو محقق بوده است را می­خواهم در حالی که این ممکن نیست زیرا بعد وجود یافتن مکلف آن ترک ازلی رفته است و لذا مکلف نمی­تواند آن ترکی که رفته است را موجود کند. در حالی که طلب به غیر مقدور تعلُّق نمی­گیرد چه در امر چه در نهی.

   نکته اول: قدرت یک صفتی است که نسبت آن به وجود و عدم مساوی است . یعنی انسان قادر به کسی می­گویند که هم قدرت وجود داشته باشد و هم قدرت ترک داشته باشد. اما اگر انسانی فقط قدرت بر وجود یا فقط قدرت بر ترک داشته باشد به این شخص مضطَّر گویند نه قادر. لذا می­گویند قدرت صفتی است نسبت آن به وجود و عدم مساوی است. ( لذا هنگامی که می­گویند فلان شخص قادر بر انجام فلان کار است این معنی را هم در بر دارد که قدرت بر ترک هم دارد)

   نکته دوم: عدم بر سه نوع است.

   الف: عدم سابق: عدمی که قبل از مکلف بوده است عدم سابق گویند.

   مثلاً قبل اینکه مکلف به دنیا بیاید ترک شرب خمر از سوی او از باب سالبه به انتفاء موضوع محقَّق بوده است.

   ب: عدم لاحق: عدمی که بعد مکلف محقق می­شود عدم لاحق گویند.

   مثلاً هنگامی که مکلّف می­میرد عدم شرب خمر از سوی او محقق اسست باز هم از باب سالبه به انتفاء موضوع.

   ج: عدم مقارن ( عدم بقائی): بعد اینکه مکلّف موجود شد اگر این مکلف بعد مکلف شدن آن عدم شرب خمر سابق را استمرار دهد آن را عدم مقارن گویند.

   با حفظ این دو نکته جواب صاحب کفایه از این دلیل این است که:

   هنگامی که مولی به عبد خود می­گوید: لا تشرب الخمر. این کسی که معتقد است که مطلوب مولی کفُّ النفس است عقیده دارد که شرب خمر مقدور مکلَّف است یعنی وجود این مطلوب مولی ، مقدور مکلَّف است.

   صاحب کفایه می­فرماید اگر وجود مقدور مکلَّف است به این معنی است که عدم هم مقدور مکلَّف است.

   لکن ما می­گویم بله آن عدم سابق مقدور مکلَّف نیست اما مقدور نبودن آن مضرِّ به بحث ما نیست زیرا آن عدم سابق مورد تکلیف نیست و تکلیف هم به آن تعلُّق نمی­گیرد. بلکه عدم مقارن مورد تکلیف است. لذا اگر متعلَّق طلب ترک باشد لازمه اش تعلَّق طلب به امر غیر مقدور نیست بلکه طلب به ترک مقارن تعلَّق گرفته است که مقدور مکلف است. [↑](#footnote-ref-3)